

## رنالیسم انتقادی در بوته بسط و نقد حکمت صدرایی

مهدی جمالی<sup>۱</sup>، حمید امامی فر<sup>۲</sup>

### چکیده

رنالیسم انتقادی رویکردی جدید در فلسفه علم و فلسفه علوم اجتماعی است که بهدست «بسکار» بنیانگذاری شد. این رویکرد در فلسفه علم در تقابل با رنالیسم تجربی پوزیتیویستها و ایدئالیسم استعلایی کانت شکل گرفت که براساس آن برخلاف دیدگاه کانت، واقعیتی عینی خارج از ذهن وجود دارد و برخلاف دیدگاه پوزیتیویستها، این واقعیت منحصر به سطح قابل مشاهده و تجربه نیست. در فلسفه علوم اجتماعی نیز این رویکرد در تقابل با رنالیسم تجربی و تفسیرگرایی به وجود آمد که براساس آن، واقعیت‌های اجتماعی هر چند بهخاطر هدفمند بودن انسان، با واقعیت‌های طبیعی متفاوت است؛ ولی به دلیل وجود مکانیسم‌های علی در هر دو، اصول و روش جاری در آنها یکسان است. انحصار هستی در سطح مادی، جایگزینی کفایت عملی به جای صدق، محصول اجتماع دانستن معرفت و غفلت از عوامل تأثیرگذار بر کنش، از جمله نقدهای حکمت متعالیه بر رنالیسم انتقادی است.

در این تحقیق که به روش کتابخانه‌ای انجام و به روش توصیفی - تحلیلی ارائه میشود برآنیم که در گام اول اصول تفکر رنالیسم انتقادی را در فلسفه علم و علوم اجتماعی تحلیل نماییم و سپس در گام دوم به روش انتقادی، آن را براساس مبانی حکمت متعالیه مورد نقد و بررسی قرار دهیم.

**واژگان کلیدی:** فلسفه علوم اجتماعی، رنالیسم انتقادی، حکمت متعالیه، بسکار، صدرالمآلهین.

## مقدمه

رنالیسم انتقادی<sup>۱</sup> رویکردی است در فلسفه علم و فلسفه علوم اجتماعی که ب دست روی بسکار<sup>۲</sup> انگلیسی بنیانگذاری شد. بسکار در سال ۱۹۴۴ در شهرک «تدینگتون»<sup>۳</sup> انگلیس از پدری هندی و مادری انگلیسی به دنیا آمد و در سال ۲۰۱۴ و در سن هفتاد سالگی در شهر «لیدز»<sup>۴</sup> از دنیا رفت. او پس از پایان تحصیلات مقدماتی در مدرسه «سنت پاول»<sup>۵</sup>، دوره‌ای ترکیبی از «فلسفه، سیاست و اقتصاد» با عنوان دوره (PPE) را در «کالج بالیول»<sup>۶</sup> دانشگاه آکسفورد آغاز کرد و در سال ۱۹۸۸ با رتبه ممتاز آن را به پایان رساند. او در سال ۱۹۷۵ پس از مدتی همکاری با فیلسوف مشهور انگلیسی، هاره<sup>۷</sup> در زمینه فلسفه علوم طبیعی، اثری شاخص با نام «نظریه رئالیستی علم»<sup>۸</sup> را منتشر کرد که در واقع مانیفست مکتب «رنالیسم انتقادی» محسوب می‌شود. او فلسفه علم خود را «رنالیسم استعلایی»<sup>۹</sup> و فلسفه علوم اجتماعی خود را «طبیعت‌گرایی انتقادی»<sup>۱۰</sup> نامید. روی بسکار در اواخر عمر مدیر مرکز بین‌المللی رئالیسم انتقادی وابسته به دانشگاه لندن بود.

رویکرد رئالیسم انتقادی در تقابل با دوریکرد رئالیسم تجربی<sup>۱۱</sup> (رنالیسم خام)<sup>۱۲</sup> پوزیتیویستی و ایدئالیسم استعلایی<sup>۱۳</sup> کانت در علوم طبیعی و همچنین رئالیسم تجربی (رنالیسم خام) پوزیتیویستی و تفسیرگرایی<sup>۱۴</sup> در علوم اجتماعی بنا شده است. در رابطه با فلسفه علم، رئالیسم به‌طور کلی دیدگاهی

1. Critical realism
2. Roy Bhaskar
3. Teddington
4. Leeds
5. St Paul's school
6. Balliol college, oxford
7. Rom Harre
8. A Realist theory of science
9. Transcendental realism
10. Critical naturalism
11. Empirical realism
12. Naive realism
13. Transcendental idealism
14. Interpretation

است که وجود عالم مستقل از فاعل شناسا را می‌پذیرد و معتقد است معرفت به آن ممکن است. بنابراین از منظر رنالیسم، معرفت تصویری از عالم واقع است. رنالیسم خام پوزیتیویستی متعلق نهایی دانش را پدیده‌های اتمی، یعنی اجزای سازنده ساختارها می‌داند؛ بدین معنا که برای مطالعه یک ساختار طبیعی مانند آب یا یک ساختار اجتماعی، باید آن ساختار را به اجزای سازنده آن یعنی هیدروژن و اکسیژن در مثال آب یا افراد در ساختارهای اجتماعی تجزیه کرد و آن اجزاء را مورد مطالعه قرار داد. رنالیسم خام معتقد است که ما فقط می‌توانیم پدیده‌های مادی قابل مشاهده و توالی آنها را بشناسیم. این مکتب مدعی است که جهان مادی دقیقاً همان‌گونه است که ما بدان معرفت داریم. به عبارت دیگر معرفت ما دقیقاً منطبق بر واقع و انعکاسی از جهان خارج است؛ لذا ذهن فاعل شناسا هیچ مدخلیتی در علم ندارد. در طرف مقابل، ایدئالیسم استعلایی کانت مدعی است که معرفت، کاملاً وابسته به فاعل شناساست. کانت معتقد است که ذهن ما قالب‌ها و مقولاتی دارد که فهم به وسیله آنها صورت می‌گیرد. به عقیده کانت، ذهن در فرایند ادراک منفعل نیست بلکه فعال است؛ بدین صورت که مواد خام ادراک از خارج می‌آید و در قالب‌های ذهنی قرار می‌گیرد، آنگاه فهم رخ می‌دهد. بنابراین ما به پدیده‌ها دسترسی نداریم، بلکه علم ما پدیدارهایی از اشیاء است (Bhaskar, 2008, p 14-15). رنالیسم انتقادی با هر دو دیدگاه مخالفت کرده و دیدگاه بدیلی را عرضه می‌دارد مبنی بر آنکه هدف علم، شناخت مکانیسم‌های علی خارجی و غیرمشاهده‌پذیر است.

در رابطه با فلسفه علوم اجتماعی، بسکار به دنبال آن است تا همان اصول فلسفه علم خود را در علوم اجتماعی نیز عیناً جاری سازد و طرحی مبتنی بر طبیعت‌گرایی انتقادی و غیرپوزیتیویستی دراندازد؛ بر این اساس که هدف علوم اجتماعی نیز شناخت مکانیسم‌های علی خارجی و غیرمشاهده‌پذیر، از طریق مدل‌ها است. بسکار مبانی فلسفی علوم طبیعی خود را در کتاب «نظریه رنالیستی علم»<sup>۱</sup> (۱۹۷۵) و مبانی فلسفی علوم اجتماعی خود را در کتاب «امکان طبیعت‌گرایی»<sup>۲</sup> (۱۹۷۹) مطرح کرده است. فلسفه علوم اجتماعی رنالیسم انتقادی بر مبنای فلسفه علم آن استوار است و در نتیجه، فهم آن متوقف بر فلسفه علم رنالیسم انتقادی است. اهمیت این مکتب از آن جهت است که مکتبی نو و ابتکاری است و حصارهای رایج فلسفه علم و علوم اجتماعی را در هم شکسته و درعین حال که رنالیستی و واقع‌گرا است، تنگ‌نظری‌های دیدگاه پوزیتیویستی را نیز قابل قبول نمی‌داند.

1. Realist Theory Of Science A
2. The possibility of naturalism

حکمت متعالیه نیز حکمتی است متعلق به صدرالمتهلین شیرازی و تفاوت آن با حکمت مشاء و اشراق در این است که در این حکمت در مقام طرح مسئله و نتیجه‌گیری به سه منبع عقل، شهود و وحی توجه می‌شود و شباهت آنها نیز در این است که در مقام اثبات و استدلال فقط به روش عقلی توجه می‌شود. نوشتار پیش‌رو به روش توصیفی - تحلیلی مکتب رئالیسم انتقادی را تبیین کرده و سپس به روش انتقادی و با توجه به مبانی حکمت متعالیه به نقد و بررسی آن می‌پردازد.

## ۱. مبانی فلسفی مکتب رئالیسم انتقادی

از آنجاکه فلسفه علوم اجتماعی رئالیسم انتقادی مبتنی بر فلسفه علم آن است، قبل از تبیین دیدگاه رئالیسم انتقادی درباره علوم انسانی، لازم است مبانی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی این مکتب را روشن نماییم.

### ۱-۱. مبانی هستی‌شناختی

#### ۱-۱-۱. تفکیک هستی‌شناسی از معرفت‌شناسی

بسکار معتقد است مهم‌ترین مشکل فلسفه علم معاصر، چه ایدئالیسم و چه پوزیتویسم تقلیل مباحث هستی‌شناسی به مباحث معرفت‌شناسی است. وی عدم تفکیک این دو بعد را مغالطه معرفتی می‌نامد.<sup>۱</sup> در ایدئالیسم که این مغالطه روشن است، اما پوزیتویسم نیز بدین جهت که هستی را در سطح مشاهده‌پذیر و تجربی منحصر می‌کند در دام این مغالطه گرفتار شده است. پوزیتویست‌ها به تبعیت از هیوم، تنها ریاضیات به‌خاطر اینکه تحلیلی است و علوم تجربی را به‌خاطر اینکه مشاهده‌پذیرند معتبر می‌دانند. براین اساس حتی علیت و ضرورت علی نیز قابل اثبات نیست، زیرا غیر قابل معرفت تجربی‌اند. ما فقط توالی پدیده‌ها را می‌بینیم؛ بنابراین آنچه حقیقتاً موجود است توالی است.

بسکار معتقد است هیچ فعالیت علمی و نظریه‌پردازی بدون پیش‌فرض گرفتن مبانی هستی‌شناختی ممکن نیست؛ لذا هستی‌شناسی بر معرفت‌شناسی مقدم است. توضیح مطلب آنکه قبل از شروع فرآیند شناخت، باید فرض کرده باشیم که جهانی مادی و رای ادراک ما وجود دارد، چه ما آن را ادراک نکنیم و چه نکنیم. البته بسکار برخلاف فیلسوفان عقل‌گرایی مانند لاینیتس معتقد است موضوع مباحث هستی‌شناسی فلسفی، جهانی و رای جهان فیزیکی نیست، بلکه همان جهان فیزیکی است، زیرا متافیزیک قابل شناخت نیست (Ibid, p 18-19,26).

1. Epistemic fallacy



۱-۱-۲. سطوح هستی

در هستی‌شناسی رنالیسم انتقادی، واقعیت سه سطح و حوزه دارد:

الف) سطح تجربی<sup>۱</sup> که شامل تجارب<sup>۲</sup> ما است. این سطح همان سطح مورد تأکید پوزیتیویست هاست.

ب) سطح بالفعل<sup>۳</sup> که شامل رویدادهای<sup>۴</sup> در حال وقوعی است که ممکن است مشاهده شوند یا نشوند و از این رو متمایز با سطح تجربی است.

ج) سطح واقعی<sup>۵</sup> که شامل روابط علی<sup>۶</sup> یا مکانیسم‌های مولدی است که تولیدکننده رویدادها هستند. منظور از مکانیسم، طریقه عمل کردن نیروهای علی است. تفاوت رنالیسم انتقادی در این مسئله با ایدئالیسم استعلایی و رنالیسم تجربی این است که نه مانند ایدئالیسم استعلایی پدیده را به پدیدار مبدل می‌سازد و نه مانند رنالیسم تجربی واقعیت را در یک سطح، یعنی سطح تجربی منحصر می‌داند. به اعتقاد بسکار، مکانیسم‌های مولد وجود دارند هر چند به صورت بالفعل عمل نکنند یا عملکرد آنها مشاهده نشود.

	Domain of real	Domain of actual	Domain of empirical
Mechanisms	*		
Events	*	*	
Experiences	*	*	*

براساس جدول بسکار سطح واقعی علاوه بر مکانیسم‌های علی، تجارب و رویدادها را نیز شامل می‌شود. سطح بالفعل نیز هم تجارب و هم رویدادها را شامل می‌شود. نیروهای علی ممکن است در اثر مداخله با نیروهای دیگر یا نبود شرایط اعدادی بالفعل نشوند، یعنی اثرشان بالفعل نشود و یا بالفعل شود ولی در اثر مداخله نیروهای علی دیگر در سیستم باز مشاهده نشوند؛ مثلاً نیروی علی انفجار در باروت وجود دارد ولی فعال شدن آن مشروط به شرایط اعدادی است، یا نیروی جاذبه زمین وجود دارد و فعال هم هست هر چند وقتی هواپیما بالا می‌رود اثر آن مشاهده

1. Domain of empirical
2. Experiences
3. Domain of actual
4. Events
5. Domain of real
6. Mechanisms

نمی‌شود. بنابراین رابطه بین نیروی علی و اثر آن رابطه‌ای بیرونی و محتمل است (Ibid, p 47)؛ سایر، ۱۳۸۸، ص ۱۲۳-۱۲۵).

### ۱-۳-۱. اصل علیت

پوزیتیویست‌ها براساس مبنای فلسفی هیوم علیت را امری خارجی اما به معنای توالی دو پدیده می‌دانند؛ بنابراین آنها نمی‌توانند بین پدیده‌های ضروری و تصادفی تفکیک قائل شوند (سایر، ۱۳۸۸، ص ۲۰۶-۲۰۷). ایدئالیسم استعلایی نیز علیت را مفهومی ذهنی می‌داند که در خارج موجود نیست. هم مکتب پوزیتیویسم و هم مکتب ایدئالیسم استعلایی دچار مغالطه معرفتی شده‌اند. به اعتقاد بسکار، علیت امری خارجی و غیر از توالی است. علیت بیانگر ضرورت خارجی است هر چند ما فقط توالی‌ها را مشاهده می‌کنیم. در حقیقت یک ضرورت یا امکان منطقی<sup>۱</sup> وجود دارد و یک ضرورت یا امکان طبیعی که هر دو حقیقی هستند.<sup>۲</sup> ضرورت یا امکان منطقی وصف دانش است، درحالی‌که ضرورت یا امکان طبیعی وصف طبیعت و جهان خارج است.

از دیدگاه رئالیسم انتقادی، علیت ناظر به نیروهای علی و رابطه بین نیروهای علی و موضوعات آنهاست. رابطه بین نیروهای علی با یک ماهیت رابطه‌ای درونی و ضروری است؛ مثلاً بین آناتومی پرندگان و پرواز، رابطه‌ای ضروری وجود دارد. رابطه بیرونی، محتمل و مشروط نیز رابطه‌ای است که تحقق یک طرف بدون طرف دیگر ممکن است؛ مانند رابطه بین نیروهای علی و حوادث که مشروط به وجود شرایط اعدادی است (Bhaskar, 2008, p 25,28-31).

«سایر» که خود یک رئالیست انتقادی است ساختار تبیین علی را این‌گونه ترسیم می‌کند:

اشیاء \_\_\_\_\_ نیروهای علی \_\_\_\_\_ شرایط اعدادی \_\_\_\_\_ حوادث

در این رسم، خط ممتد نشانگر رابطه درونی و ضروری و خط‌فاصله نشانگر روابط بیرونی و مشروط است (سایر، ۱۳۸۸، ص ۱۲۷).

### ۱-۲-۱. مبانی معرفت‌شناختی

#### ۱-۲-۱. بُعد گذرا و ناگذرای علم

در رئالیسم انتقادی، علم دارای دو بُعد گذرا<sup>۳</sup> (متعدی) و ناگذرا<sup>۴</sup> (لازم) است. هستی مستقل از

1. Logical necessity or possibility
2. Natural necessity or possibility
3. Transitive
4. Intransitive

انسان و فاعل شناسا بعد ناگذرای علم نامیده می‌شود. این بعد، به هیچ‌وجه ساخته انسان و وابسته به او و ادراک او نیست. این هستی وقتی به ادراک انسان می‌آید بعد گذرای علم نامیده می‌شود. جهان خارج بسیار گسترده‌تر از معارف ماست و نفی آن به مغالطه معرفتی می‌انجامد. از نظر رنالیسم انتقادی، وظیفه فلسفه علم بررسی هر دو بعد است. پوزیتیویست‌ها هم بعد گذرا از این جهت که کیفیت فرایند فهم را تبیین نمی‌کنند و هم بعد ناگذرا از این جهت که هستی را مساوی با هستی تجربی می‌دانند را مورد غفلت قرار داده‌اند و ایدئالیست‌های استعلایی، بعد ناگذرا را. ( Bhaskar, 2008, p 11, 14).

### ۱-۲-۲. متعلق علم

از منظر رنالیست‌های تجربه‌گرا متعلق دانش، پدیده‌ها و توالی‌های آنها و از دیدگاه ایدئالیست‌های استعلایی، امور ذهنی است. رنالیسم انتقادی معتقد است که هدف علم و متعلق آن شناخت ساختارها<sup>۱</sup> و مکانیسم‌هایی<sup>۲</sup> هستند که پدیده‌ها را تولید می‌کنند و نه خود پدیده‌ها. مکانیسم‌های علیّی اموری هستند واقعی و خارجی، هرچند بالفعل نشوند و یا به صورت تجربی توسط انسان مشاهده نشوند. در سیستم باز و جهان خارج، این مکانیسم‌ها مداخله دارند. بنابراین برای شناسایی یک مکانیسم، نیاز به سیستم بسته‌ای (آزمایشگاه) داریم که دخالت سایر مکانیسم‌ها حذف شود و یک سیستم و نحوه عملکرد آن شناخته شود. با توجه به مداخله مکانیسم‌های مختلف در سیستم باز، ممکن است اثر یک مکانیسم فعلیت پیدا نکند؛ لذا تعمیم و پیش‌بینی در علم غیر ممکن است و نمی‌توان گفت اگر «الف» رخ دهد «ب» نیز رخ می‌دهد. بدین جهت در رنالیسم انتقادی برخلاف رنالیسم پوزیتیویستی، تعمیم و پیش‌بینی دخالتی در قانون بودن قانون ندارد. در رنالیسم انتقادی، قانون ادعایی است درباره فعالیت مکانیسم‌های علیّی و نه در مورد شرایط عمل آنها و طبعاً نتایج فعالیت آنها (Ibid, p 15؛ سایر، ۱۳۸۸، ص ۱۴۱-۱۴۵، ۱۵۰-۱۶۰).

### ۱-۲-۳. معرفت، محصولی اجتماعی

رنالیسم انتقادی معتقد است که معرفت یا همان بُعد گذرای علم، محصولی اجتماعی، نسبی و زودگذر است که علل چهارگانه ارسطویی را می‌توان به طریق تشبیه و مجاز (نه عیناً) برای آن شمرد: علت مادی: دانش و نظریه‌های موجود و پدیده‌های مورد توجه دانشمندان. علت فاعلی: دانشمندی که به کمک ابزارهای تکنیکی و ذهنی مانند پارادایم‌های روش‌شناختی یا مدل‌ها و نظریه‌های مولّد، علم جدیدی را کسب می‌کند.

1. Structure

2. Mechanism

علت صوری: دانش و نظریه‌ها و پدیده‌های جدید.

علت غایی: کسب دانش نسبت به مکانیسم‌های واقعی طبیعت.

بنابراین هم علت مادی و هم علت فاعلی محصول فرآیندهای اجتماعی هستند ( Bhaskar, 2008, p 11, 14-15).

### ۱-۲-۴. کفایت عملی جایگزین صدق و کذب

اکنون این سؤال مطرح می‌شود که معیار صدق معرفت در فلسفه علم رئالیسم انتقادی چیست؟ رئالیسم انتقادی معتقد است از آنجا که واقع مستقل از معرفت ما وجود دارد و مطابقت معرفت با واقع قابل اثبات نیست، می‌بایست به جای تعبیر صدق و کذب، مفهوم کفایت عملی را مطرح کرد؛ یعنی معرفت معتبر، معرفتی است که به لحاظ عملی با کفایت باشد، بدین معنا که علاوه بر اینکه به لحاظ بین‌الذهانی قابل فهم باشد، انتظارات ما را درباره عالم برآورده کند و این انتظارات واقعاً محقق شود.

کفایت عملی شبیه ولی غیر از ابزارگرایی<sup>۱</sup> است. ابزارگرایی صدق را به فایده عملی تأویل می‌برد، ولی رئالیسم انتقادی کفایت عملی را به خود موضوعات معرفت گره می‌زند. مثلاً گزاره «نمی‌توان روی آب راه رفت» از گزاره «می‌توان روی آب راه رفت» با کفایت‌تر است زیرا ناشی از طبیعت آب است و مطابق انتظار ماست. ابزارگرایان فقط نگران خروجی‌های (معمولاً پیش‌بینی‌های) نظریه خود هستند، نه ورودی‌ها (پیش‌فرضها، مقولات)؛ درحالی‌که رئالیسم انتقادی می‌کوشد علاوه بر خروجی، ورودی‌هایی را برای نظریه خود بیابد که در عمل با کفایت‌تر باشند و در زمینه‌های دیگر نیز جواب دهند و همچنین با سایر معرفت‌ها سازگار باشند (Ibid, p 75-82).

### ۱-۲-۵. روش پس‌کاوی<sup>۲</sup>

رئالیسم انتقادی، روش استقراء و قیاس را برای کشف واقعیت ناکارآمد می‌داند و به جای آن، روش پس‌کاوی را مطرح می‌کند. استقراء‌گرایان نقطه شروع علم را مشاهده صرف می‌دانند بدون دخالت هیچ نظریه‌ای، درحالی‌که از منظر رئالیسم انتقادی، مشاهده گران‌بار از نظریه است و محقق با فرضیه‌ها سراغ مشاهده می‌رود. در استراتژی پس‌کاوی که رهیافت باسکار و هاره است، برای تبیین یک پدیده طبیعی یا اجتماعی، در ابتدا مدلی فرضی ارائه می‌شود و سپس آن مدل با مشاهدات مورد آزمون قرار می‌گیرد. مدل معانی مختلفی دارد اما آنچه در اینجا مقصود است عبارت است از چهارچوبی مفهومی یا نظری که نمایانگر مکانیسمی تبیینی و علی باشد و ممکن است با استفاده از

1. Instrumentalism

2. Retroduction

تشبیه یا تمثیل به دست آمده باشد. به عنوان مثال، نظریه تکاملی اسپنسر درباره تغییر اجتماعی برگرفته از مدل داروین در علوم طبیعی است.

از آنجاکه ساختارها و مکانیسم‌های علّی معمولاً قابل مشاهده نیستند، ابتدا باید مدلی حدسی و فرضی از آنها بسازیم. بنابراین برخلاف معتقدان به استراتژی استقرایی، علم با مشاهده صرف شروع نمی‌شود. کشف و ویروس، ساختار اتم (براساس تشبیه به حرکت سیارات به دور خورشید) و ژن همین‌گونه بوده است؛ یعنی بعد از اینکه دیده شد بعضی از بیماری‌ها به واسطه عوامل میکروبی قابل تبیین نیستند، و ویروس‌ها به عنوان مدلی فرضی برای تبیین در نظر گرفته شدند. سال‌های زیادی طول کشید تا ویروس، اتم و ژن مشاهده شوند. بسکار معتقد است نظریه (فرض مدل‌های تبیینی) بدون تجربه خالی است و تجربه بدون نظریه کور.

پس از طراحی مدل، اقدام به آزمایش مدل می‌کنیم. دانشمند نتایج آزمایشات را برای اصلاح و تکمیل مدل به نقطه آغاز می‌برد و با افزودن آنها به معلومات، فرایند نظریه‌پردازی را از سر می‌گیرد. این فرایند، دیالکتیک مشاهده و نظریه است. رنالیسم انتقادی در این قسمت، هم روش‌های کمی و هم روش‌های کیفی را معتبر می‌داند. برای تبیین علّی هرگز نباید مانند پوزیتویست‌ها در علوم طبیعی اتمی عمل کرد، یعنی ساختارها را به اجزاء آن تجزیه کرد. اثر اجزاء چه‌بسا متفاوت با اثر ساختار باشد. مثلاً با اینکه اکسیژن و هیدروژن آتش را مشتعل می‌کند، آبی که مرکب از آنهاست آن را خاموش می‌کند. همچنین در علوم اجتماعی نمی‌توان ساختارها را به افراد تقلیل داد. این همان مفهوم لایه‌لایه بودن جهان مانند پوست پیاز است که مورد اعتقاد رنالیسم انتقادی است؛ یعنی اجزاء در یک لایه و سطح هستند و ساختاری که از این اجزاء ساخته شده در سطحی دیگر و بالاتر. باز ممکن است همین ساختار به همراه ساختارهای دیگری، ساختار بزرگتری را به وجود آورد که آن هم در سطح و لایه بالاتری واقع شده است (Ibid, p 82؛ سایر، ۱۳۸۸، ص ۱۴، ص ۱۳۸-۱۳۹؛ بلیکی، ۱۳۸۴، ص ۱۴۴-۱۵۲؛ همو، ۱۳۹۱، ص ۲۹۸-۳۰۹).

### ۱-۲-۷. فلسفه علوم اجتماعی رنالیسم انتقادی

مسئله اصلی بسکار در فلسفه علوم اجتماعی این است که آیا رویکرد رنالیسم انتقادی را می‌توان در علوم اجتماعی نیز به کار برد یا خیر. دیدیم که در فلسفه علم، رنالیسم انتقادی معتقد به یک نوع طبیعت‌گرایی انتقادی و غیر پوزیتویستی بود؛ بنابراین سؤال پیش در حقیقت به این سؤال برمی‌گردد که آیا طبیعت‌گرایی در علوم اجتماعی نیز ممکن است یا خیر؟ به نظر بسکار این مسئله اساسی‌ترین مسئله فلسفه علوم اجتماعی است (Bhaskar, 1998, p1). دو جواب کلی در مورد امکان طبیعت‌گرایی در علوم اجتماعی وجود دارد؛ یکی بله و دیگری خیر. اولی متعلق به طبیعت‌گرایان و رویکرد

پوزیتویست‌ها است و دومی متعلق به ضد طبیعت‌گرایان و رویکرد تفسیرگرایان است. به اعتقاد بسکار هر دو گروه دیدگاه هیوم را در مورد مسائل هستی‌شناسی و علیت پذیرفته‌اند؛ یعنی هر دو در مورد علوم طبیعی دیدگاه واحدی (پوزیتویستی) دارند و اختلافشان در مورد علوم اجتماعی است. (Ibid, p 1-2)

بسکار معتقد است هرچند موضوع علوم اجتماعی به خاطر معنا محور بودن و هدفمند بودن انسان، با علوم طبیعی متفاوت است ولی این دو با هم تقابل ندارند و می‌توان علمی اجتماعی داشت به همان مفهوم علم طبیعی. بسکار معتقد است اگر در علوم طبیعی مبانی رئالیسم انتقادی را به جای مبانی هیومی بپذیریم که متعلق علم مکانیسم‌های علی هستند و نه رخداد‌های تجربه‌شده، و قوانین علی بیانگر گرایش‌های اشیاء واقعی هستند و نه توالی رخدادها، خواهیم دید این دو علم هیچ تقابلی با هم ندارند، زیرا ساختارها و مکانیسم‌های اجتماعی همانند مکانیسم‌های طبیعی تأثیر علی دارند. بنابراین بسکار در علوم اجتماعی نیز همانند علوم طبیعی قائل به طبیعت‌گرایی ضد پوزیتویستی است (Ibid, P 20-23). به عبارتی دیگر، به اعتقاد بسکار موضوع علوم طبیعی و اجتماعی متفاوت‌اند و به خاطر همین مسئله، روش‌های آنها نیز دقیقاً یکسان نیست ولی می‌توان روش رئالیسم انتقادی را به‌طور کلی و با تفاوت‌هایی در هر دو پیاده کرد (بلیکی، ۱۳۸۹، ص ۱۹۱؛ بنتون و کرایب، ۱۳۸۴، ص ۲۴۳). مطلب دیگر آنکه بعد ارزیابی در رئالیسم انتقادی بسیار پررنگ است. از نظر این مکتب، علم اجتماعی عبارت است از دخالت عملی در زندگی اجتماعی و این به لحاظ منطقی مستلزم قضاوت‌های ارزشی است (بلیکی، ۱۳۹۱، ص ۱۴۳).

اصول فلسفه علوم اجتماعی رئالیسم انتقادی از این قرار است:

### ۱. شباهت و تفاوت هستی طبیعی با هستی اجتماعی

از منظر بسکار فعالیت اجتماعی شبیه رویدادهای طبیعی است، پس باید چیزی شبیه مکانیسم‌های علی طبیعی اینجا نیز وجود داشته باشد؛ اما این دو تفاوت‌هایی هم دارند. ساختارهای اجتماعی سه تفاوت عمده با ساختارهای طبیعی دارند: ۱. وابسته به فعالیت عامل انسانی هستند، یعنی به وسیله آنان بازتولید می‌شوند. ۲. وابسته به معنا و مفهوم‌اند؛ زیرا مفهوم و معنا محور بودن ویژگی فعالیت انسانی است. ۳. وابسته به مکان و زمان‌اند؛ لذا ممکن است متفاوت و متغیر باشند. مثلاً ساختار ازدواج ممکن است در مکان‌ها و زمان‌های مختلف، متفاوت باشد (Bhaskar, 1998, p. 41-42).

### ۲. رابطه فرد و جامعه و موضوع علوم اجتماعی

در باره اینکه فرد، موضوع علوم اجتماعی است یا جامعه، سه دیدگاه وجود دارد؛ گروهی مانند

دورکیم جامعه را محور قرار می‌دهند و گروهی مانند وبر، فرد را. گروهی نیز مانند برگر هر دو را به صورت تلفیقی موضوع علوم اجتماعی می‌دانند. بسکار معتقد است اشکال مشترک تمام این دیدگاه‌ها این است که ماهیت و خصوصیات فرد و جامعه را درست تشخیص نداده‌اند. به اعتقاد بسکار، فرد و جامعه دو هویت متمایز هستند و نمی‌توان یکی را به دیگری تقلیل داد. با این حال این دو بر هم تأثیر و تأثر دارند. فرد، جامعه را نمی‌سازد، زیرا ساختارهای اجتماعی مانند ساختار ازدواج و زبان قبل از فرد وجود داشته‌اند. در واقع ساختارهای اجتماعی شرط لازم کنش‌های انسانی هستند و اگر نباشند افراد قادر به هیچ کنش هدفمندی نیستند؛ اما این ساختارها به کنش انسان تعیین نمی‌دهند. در اینجا بسکار همانند تفسیرگرایان و برخلاف پوزیتیویست‌ها معتقد است که افراد، تحت جبر جامعه نیستند و این ویژگی ناشی از علم و اختیار عامل است. مثلاً هرچند ما از بدو تولد در ساختار یک زبان قرار می‌گیریم ولی اینکه چه بگوئیم اختیاری است. تأثیر فرد بر جامعه نیز این است که فرد جامعه را بازتولید می‌کند یا تغییر می‌دهد. به‌عنوان مثال می‌توان به ساختار ازدواج اشاره کرد. مردم نمی‌توانند ازدواج کنند مگر آن که جامعه‌ای وجود داشته باشد با ساختاری از ازدواج؛ درعین حال تداوم ساختار ازدواج به ازدواج افراد وابسته است. بنابراین ساختارهای اجتماعی، هم علت مادی فعالیت اجتماعی هستند و هم محصول آن (Ibid, p 34-42).

بسکار این مدل فعالیت‌های اجتماعی را مدل تبدیلی<sup>۱</sup> می‌نامد (Ibid, p 37). پس عمل انسانی، هم کار است (فعالیت آگاهانه) و هم بازتولید ساختارهای اجتماعی که البته غالباً آگاهانه نیست؛ یعنی مردم ازدواج نمی‌کنند برای بازتولید خانواده هسته‌ای (سایر، ۱۳۸۸، ص ۱۱۰). براین اساس، جامعه قابل تقلیل به کنش‌های فردی نیست. نتیجه آنکه جهان اجتماعی نیز مانند جهان طبیعی لایه‌لایه است؛ کنش‌های انسانی در یک لایه و ساختارهای اجتماعی در لایه دیگری وجود دارند و ارتباط این دو لایه به وسیله نقش‌های اجتماعی حاصل می‌شود. از منظر رنالیسم انتقادی تمامی کنش‌های اجتماعی مستلزم تعامل ارتباطی است. تعامل ارتباطی هر نوع تعاملی بین افراد است که متضمن انتقال معنا به وسیله زبان یا مانند آن است (همان، ص ۲۱-۲۲).

با توجه به تمایزات و روابطی که بسکار بین فرد و جامعه قائل است، او معتقد است که متعلقات علوم اجتماعی ساختارهایی هستند که مستقل از فعالیت عامل انسانی وجود ندارند بیدین معنا که به وسیله عامل انسانی بازتولید می‌شوند نه اینکه مخلوق عامل انسانی هستند لذا وابسته به معنا و مفهوم‌اند، درحالی‌که متعلق علوم طبیعی اینگونه نیست. بنابراین وظیفه علوم اجتماعی کشف مکانیسم‌های علی این ساختارهاست که هر چند مانند میدان مغناطیسی دیده نمی‌شوند، ولی از

1. Transformational model

طریق اثراشان قابل شناخت هستند (Bhaskar, 1998, p 49). به همین دلیل، رئالیست‌های انتقادی همگام با تفسیرگرایان، موضوع علوم اجتماعی را با علوم طبیعی یکسان نمی‌دانند. البته از این جهت با تفسیرگرایان مخالف هستند که تفسیرگرایان به وجود ساختارهای اجتماعی مستقل از عاملان هدفمند و معنا محور آن قائل نیستند، در حالی که بسکار ضمن اعتقاد به وجود ساختارهای اجتماعی علاوه بر عاملان انسانی، بر وجود بعد ناگذرا در علوم اجتماعی تأکید می‌ورزد. بنابراین تفکیک هستی‌شناسی از معرفت‌شناسی یا به عبارتی، تفکیک بعد گذرا از ناگذرا در فلسفه علوم اجتماعی مکتب رئالیسم انتقادی مانند فلسفه علم آن مسئله‌ای اساسی است که غفلت از آن موجب مغالطه معرفتی می‌شود. خلاصه آنکه از دیدگاه رئالیسم انتقادی، اجتماع شامل دو رکن متمایز و وابسته است: یکی جامعه و دیگری افراد. جامعه مخلوق افراد نیست بلکه افراد و عاملان انسانی که در فعالیت‌شان معنا و مفهوم محورند آن را بازتولید می‌کنند یا تغییر می‌دهند؛ بنابراین دوام آن به فعالیت هدفمند افراد مرتبط است. موضوع علوم اجتماعی نیز ساختارها مولدی هستند که پدیده‌های ظاهری (رفتار هدفمند افراد) را به وجود می‌آورد (بتون و کرایب، پیشین، ص ۲۴۵-۲۴۷).

### ۳. علت<sup>۱</sup> و دلیل<sup>۲</sup> در کنش‌های انسانی

به نظر بسکار دلیل، شامل مولفه‌های شناختی (باور) و مولفه‌های غیر شناختی (میل و انگیزه) است. دلیل، وجه تفاوت فعالیت اجتماعی و غیر اجتماعی است، زیرا اولی هدفمند است برخلاف دومی. دلایل علت هم هستند و هیچ وجهی برای تمایز این دو وجود ندارد. در واقع علت اعم از دلیل است؛ بنابراین نمی‌توان از ماهیت معنادار بودن دلایل، آنها را غیر علی دانست (Bhaskar, 1998, p 99-106).

سایر نیز در این باره می‌گوید: «هر چند دلایل قطعاً متفاوت از علل فیزیکی هستند، از این تفاوت نمی‌توان نتیجه گرفت که دلایل نمی‌توانند علل حوادث باشند ... چرا باید کسی خود را به زحمت بیندازد که استدلال کند؛ دلایل نمی‌توانند علل باشند، در حالی که با چنین مباحثی هیچ‌گاه نمیتوان فکر افراد را تغییر داد». (سایر، ۱۳۸۸، ص ۱۲۶).

### ۴. نقش تجربه در علوم اجتماعی

جامعه و ساختارهای آن به عنوان متعلق دانش، هویتی غیر قابل مشاهده است که تنها به واسطه آثارش شناخته می‌شود؛ اما این مشکلی را ایجاد نمی‌کند، زیرا هم‌چنانکه گذشت، از منظر رئالیسم انتقادی واقعیت اعم از سطح قابل مشاهده است. افزون بر این، بسیاری از هویات طبیعی نیز غیر

1. Cause  
2. Reason

قابل مشاهده‌اند، مانند میدان‌های مغناطیسی و گزایشی که البته ما برای شناخت دقیق آنها و عملکردشان می‌بایست سیستم بسته‌ای را در آزمایشگاه ایجاد کنیم. اما مشکل بزرگی که گریبان طبیعت‌گرایی در علوم اجتماعی را می‌گیرد و امکان آن را تهدید می‌کند این است که اولاً اندازه‌گیری کمی در علوم اجتماعی ناممکن است، زیرا پدیده‌های اجتماعی از آن جهت که معنا محورند قابل اندازه‌گیری کمی نیستند؛ ثانياً ساختارهای اجتماعی فقط در سیستم باز وجود دارند و نه در سیستم بسته. امکان برقراری سیستم بسته دو موهبت را برای علوم طبیعی می‌آورد: ۱. موقعیت آزمون قطعی نظریه‌ها ۲. انعطاف ساختارهای مولد و دسترسی و کنترل آنها. این مشکل باعث شده تا برخی علوم اجتماعی را اساساً علمی نداند (بنتون و کرایب، پیشین، ص ۲۴۳، ۲۵۱).

تفسیرگرایان به خاطر این مسائل و مشکلات، دست از طبیعت‌گرایی برداشتند؛ اما بسکار براساس مبانی رنالیسم انتقادی این دو مشکل را قابل جواب می‌داند. رنالیسم انتقادی با معتبر دانستن روش کیفی (بلیکی، ۱۳۸۴، ص ۳۵۵) معتقد است معنا هرچند قابل اندازه‌گیری کمی نیست اما قابل فهم است. فرضیه‌ها در مورد معنا، در زبان بیان و در دیالوگ‌ها فهمیده می‌شود. زبان برای علوم اجتماعی نقش هندسه را برای فیزیک دارد. بسکار معتقد است که داور پسینی برای علوم اجتماعی باید به جای دقت اندازه‌گیری، صراحت معنا باشد. به اعتقاد رنالیسم انتقادی نقیصه عدم امکان جهان بسته در علوم اجتماعی با گفت‌وگو با عاملان و اطلاع از دلایل کنش قابل رفع است. در واقع در علوم طبیعی آزمایش ابزار فهم واقعیت است، ولی در علوم اجتماعی زبان ابزار فهم واقعیت‌هاست، زیرا انسان موجودی هدفمند و دارای قصد است (Ibid, p 50-51، بلیکی، ۱۳۸۴، ص ۳۵۵).

### ۳. بررسی رنالیسم انتقادی از منظر حکمت متعالیه

پس از تبیین رنالیسم انتقادی، حال نوبت آن رسیده که اصول این مکتب را از منظر حکمت متعالیه مورد نقد و بررسی قرار دهیم.

۱. در بُعد هستی‌شناختی: تفکیک بود و نمود (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۲۶۳) و تمایز سطوح هستی (همان، ج ۱، ص ۳۵) و اعتقاد به علیت به عنوان یک رابطه ضروری (همان، ج ۲، ص ۱۲۷) مسائلی مهم در رنالیسم انتقادی و مورد تأیید حکمت متعالیه است (همان، ج ۱، ص ۱۳۱). عدم تفکیک بود و نمود و عدم تمایز بین سطوح هستی و در نتیجه، تحویل علیت به امری ذهنی یا توالی، هم ایدئالیسم و هم پوزیتیویسم را در دام مغالطه معرفتی انداخته است. یکی بود را تماماً به نمود تحویل می‌برد و علیت را نیز امری ذهنی می‌داند و دیگری تنها بخشی از بود را که به تور تجربه در می‌آید پذیرفته است و سایر سطوح هستی را نادیده گرفته و علیت را به توالی

پدیده‌ها تحویل برده است. بنابراین این انتقاد رئالیسم انتقادی به هر دو مکتب رایج فلسفی وارد است.

با این حال خود رئالیسم انتقادی نیز گرفتار مغالطه معرفتی شده است و هستی و سطوح آن را منحصر در هستی تجربی کرده است. تنها تفاوت رئالیسم انتقادی با پوزیتیویسم آن است که پوزیتیویسم هستی را منحصر در هستی ای کرده که مورد تجربه مستقیم است ولی رئالیسم انتقادی این هستی را به هستی ای که آثار آن نیز مورد تجربه واقع می‌شود، مانند مکانیسم‌های علّی توسعه داده است، در حالی که هستی فراتر از هستی تجربی است و علیت نیز منحصر در علل طبیعی نیست. مجردات و علل مجرد، هم وجود دارند و هم در پدیده‌های طبیعی و هم در وقایع انسانی تأثیرگذارند، بلکه هستی و علیت آنان از هستی و علل طبیعی قوی‌تر است (همان، ج ۱، ص ۳۵-۳۷؛ ج ۲، ص ۲۱۳-۲۱۴).

غالب این علل از آن جهت که مادی نیستند تنها به وسیله عقل یا نقل قابل کشف هستند. اگر گفته شود موضوع علوم انسانی هستی‌های مشاهده و تجربه‌پذیر است یا امور فراطبیعی برای ما قابل شناخت نیستند (همچنان که بسکار تحت تأثیر کانت به این مسئله اذعان کرده است)، ما با هر دو مخالفت می‌کنیم و مطالبه دلیل می‌کنیم؛ در حالی که در حکمت اسلامی خلاف هر دو اثبات شده است.

۲. در بُعد معرفت‌شناختی، اینکه معرفت تماماً محصولی اجتماعی است قابل پذیرش نیست. بسیاری از معرفت‌ها ممکن است ناشی از عقلانیت یا شهود باشند. علاوه‌براین، منظور از آنکه معرفت محصولی اجتماعی است چیست؟ آیا منظور این است که ما در یک پارادایم اجتماعی قرار داریم که اندیشه خود را از آن گرفته‌ایم و تنها در چهارچوب آن محصور هستیم؟ البته که منظور بسکار همین است، اما این مطلب منجر به نسبت‌گرایی می‌شود و قابل پذیرش نیست؛ اما اگر منظور این باشد که اجتماع نقش انتقال‌دهنده معرفت به ما را دارد، گرچه این سخن در بسیاری از معارف ما صحیح است، ولی نباید از این مطلب غفلت ورزید که در این صورت ارزیابی و بررسی صحت و سقم معرفت همچنان در اختیار ماست.

مسئله کفایت عملی که رئالیسم انتقادی آن را به جای صدق قرار داده است، امری مبهم است. علاوه‌بر آن، صدق براساس آنچه در معرفت‌شناسی گفته شده امری قابل اثبات است (همان، ج ۱، ص ۸۹). همچنین اگر صدق پذیرفته نشود، چگونه می‌توان خود دیدگاه رئالیسم انتقادی و نظریه کفایت عملی را پذیرفت؟!

در رابطه با روش پس‌کاوی باید گفت که استدلال به لحاظ صورت براساس آنچه منطق‌دانان گفته‌اند منحصر در استقراء، قیاس و تمثیل است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۲، ص ۳۲)؛ بنابراین

استدلال پس‌کاوی را نمی‌توان استدلالی مستقل و متمایز شمرد، هر چند که طرفداران رنالیسم انتقادی اصرار دارند که پس‌کاوی قسم مستقلی است. به اعتقاد نگارنده، این استدلال در واقع همان قیاس است؛ قیاسی که اساس کار خود را بر مدل‌ها گذاشته است.

۳. در رابطه با فلسفه علوم اجتماعی، این دیدگاه رنالیسم انتقادی که بین موضوعات انسانی و طبیعی به‌خاطر اختیار انسان و معنا محور کنش‌های او- تفاوت وجود دارد و درعین حال این تفاوت مانع وحدت کلی روش شناختی این دو علم نمی‌شود و می‌توان در هر دو به رویکرد تبیین علی اعتقاد داشت، مورد تأیید حکمت متعالیه نیز هست؛ البته با ذکر این نکته که دیدگاه رنالیسم انتقادی در فلسفه علوم اجتماعی با توجه به تأکید بر اختیار و هدفمندی انسان، بیشتر ضد طبیعت‌گرایانه است، هر چند بسکار آن را طبیعت‌گرایی انتقادی نامیده است. در حکمت متعالیه حقیقت کنش انسانی به عنوان موضوع علوم انسانی عبارت است از رفتاری که دارای چهار ویژگی آگاهانه، اختیاری، معنادار و متناسب با موقعیت‌های مکانی و زمانی است (همو، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۱۳۳).

همچنین با توجه به مبانی حکمت متعالیه و مسئله مهم و بنیادین علل چهارگانه در این حکمت (همو، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۲۴)، می‌توان گفت که هدف اصلی علوم انسانی و اجتماعی نیز تبیین علی است. توضیح مطلب آنکه صدرا علت را به چهار نوع تقسیم می‌کند: ۱. علت فاعلی، ۲. علت مادی، ۳. علت صوری، و ۴. علت غایی (همان، ج ۲، ص ۱۲۷-۱۲۸). انسان علت فاعلی افعالش است و تصور یا شوق آنچه که فعل به خاطر آن انجام شده، علت غایی است. بنابراین با توجه به اینکه کنش انسان مفهومی اعتباری است نه ماهیتی مادی و در نتیجه، علت مادی و صوری ندارد، می‌توان دو نوع تبیین را در حکمت متعالیه پذیرفت: ۱. تبیین به علت فاعلی ۲. تبیین به علت غایی. از آنجاکه در حقیقت، صدور فعل ناشی از جنبه بینشی (تصور و تصدیق به فایده) و گرایش (شوق و شوق مؤکد) فاعل است، می‌توان تبیین به علت فاعلی را تبیین به بینش و گرایش فاعل نامید. علت غایی نیز اگر به معنای تصور نتیجه مطلوب باشد به بینش و اگر به معنای شوق باشد به گرایش ارجاع می‌یابد. صدرا المتألهین در بیشتر عباراتش مانند مشهور فلاسفه علت غایی را از سنخ علم (علم به غایت) می‌پندارد (همان، ج ۲، ص ۲۷۱)؛ اما در بعضی از عبارات خود، علت غایی را از سنخ حب و شوق می‌داند (همان، ج ۸، ص ۵۴). نتیجه آنکه می‌توان تبیین کامل در حکمت متعالیه را تبیین به علت فاعلی یا تبیین به بینش و گرایش دانست و تبیین ناقص را تبیین به بینش یا گرایش به تنهایی دانست.

۴. با وجود آنچه که در بند قبل ذکر شد، یک نقص مهم در فلسفه رنالیسم انتقادی و اندیشه بسکار این است که فرآیند صدور کنش را رها کرده و آن را روشن نکرده است. براساس مبانی حکمت متعالیه هر انسانی در انجام کنش مختار است و به‌طور کلی عوامل صدور فعل عبارتند از:

الف) عوامل مستقیم: تصور، تصدیق به فایده، شوق، شوق مؤکد و اراده (همان، ج ۶، ص ۳۵۴-۳۵۶).

ب) عوامل غیر مستقیم: کیفیات بدنی، تفکر، تعلیم و تشویق، افعال، خلیقات، جامعه و ساختارهای اجتماعی، فطرت، الهام و تعقل (همو، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۲۴۴؛ همو، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۳۶۲؛ همو، ۱۳۸۱، ص ۷۵-۸۸؛ همو، ۱۳۶۸، ج ۹، ص ۲۲۷).

براین اساس، هر انسانی اختیاراتاً و براساس خودگروری به دنبال نفع و خیر خود می‌باشد (همو، ۱۳۶۳، ص ۲۶۹). این نفع ممکن است حقیقی و در راستای دستیابی به کمال حقیقی باشد یا پنداری. از آنجاکه انسان فاعل بالقصد است، سود و زیان خود را می‌سنجد و فعلی را که در مجموع و با توجه به شرایط سود بیشتری برای او دارد بر می‌گزیند. سود در اینجا اعم از سود دنیوی، اخروی، مادی و معنوی است. ممکن است این سود مال، مقام، ثروت و شهرت یا ارضای احساسات و عواطف خود یا قرب الهی باشد. مهم این است که فاعل آن فعل را سودمند ببیند؛ چراکه فاعل باید فایده‌مندی یک فعل را تصدیق کند تا آن فعل انجام شود. اینکه فاعل چه فعلی را سودمند می‌داند، به عوامل مختلفی بستگی دارد، از جمله: کیفیات بدنی، تفکرات، تعلیم و تربیت، افعال گذشته، خلیقات، جامعه و ... که در واقع عوامل غیر مستقیم نامیده می‌شوند. با توجه به آنکه عقلانیت از منظر حکمت متعالیه به معنای کنشی است که به هدف رسیدن به کمال حقیقی، یعنی قرب الهی انجام می‌شود، در مجموع سه نوع کنش انسانی وجود دارد:

الف) کنش اختیاری غیر عقلانی و غیر فکری: فعلی که بدون تفکر تفصیلی و محاسبه سود و زیان، بلکه براساس عادات، تأثیرپذیری از افراد و جامعه و ... رخ می‌دهد.

ب) فعل اختیاری غیر عقلانی و فکری: فعلی که براساس تفکر تفصیلی و محاسبه سود و زیان و بدون تأثیرپذیری انجام می‌شود، ولی عقلانی و در راستای کمال حقیقی نیست.

ج) فعل اختیاری عقلانی: فعلی که در راستای کمال حقیقی و در جهت قرب الهی انجام می‌شود (همو، ۱۳۸۱، ص ۲۲-۲۳).

۵. رئالیسم انتقادی معتقد به هویت مستقل و متمایز فرد و جامعه و تأثیر متقابل آن دو بر هم است، به نحوی که فرد در چارچوب ساختارهای اجتماعی کنشگری می‌کند و با کنش خود آنها را بازتولید می‌کند، اما نه به صورتی که تأثیر ساختارها بر عامل جبری باشد. در حکمت متعالیه نیز وجود مستقل فرد و جامعه پذیرفته شده است؛ به دلیل اینکه جامعه مجموعه‌ای از افراد و نسب و روابطی است که بین آنها وجود دارد. از آنجاکه هم افراد تحقق خارجی دارند و هم نسبت و رابطه بین آنها، جامعه نیز تحقق واقعی و خارجی دارد. در حقیقت، نسبت و رابطه از سنخ وجود ربطی است که ملاصدرا تحقق خارجی آن را می‌پذیرد (همو، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۷۸). هیئت حاصل از این

نسبت نیز از سنخ مقوله اضافه است که بنابر اصالت وجود، وجود آن نیز در خارج موجود است. دلیل دیگر بر وجود حقیقی جامعه در خارج از منظر حکمت متعالیه این است که جامعه مجموعه ای از افراد است و ملاصدرا وجود خارجی عدد و کثرت را می‌پذیرد (همان، ج ۲، ص ۸۲). البته عدد از اعراض و مقوله کم است، بنابراین براساس اصالت وجود، وجود آن در خارج موجود است. کثرت نیز از تقسیمات وجود است. نتیجه آنکه جامعه براساس حکمت متعالیه وجود خارجی حقیقی دارد ولی نه وجودی منحاز، جدا و مستقل از افراد. باین حال، هر چند رنالیسم انتقادی اختیار انسان را می‌پذیرد، اما آن را تنها در چارچوب ساختار اجتماعی می‌پذیرد، درحالی که اختیار انسان فراتر از ساختارهای اجتماعی است و عامل می‌تواند از ساختار اجتماعی خارج شود و یا خود ساختار جدیدی را جعل کند.

۶. برخلاف پندار رنالیسم انتقادی، کنش انسانی لزوماً کنشی اجتماعی است (بنابراین علوم انسانی اعم از علوم اجتماعی است)، بلکه ممکن است فردی باشد مثل اخلاق. به عبارت دیگر این گونه نیست که انسان هر کنشی که در جامعه انجام می‌دهد منشأ اجتماعی داشته باشد یا ناظر به اجتماع باشد (همان، ج ۱، ص ۲۱). همچنین با توجه به مبانی حکمت متعالیه می‌توان اقسامی از کنش را استنباط کرد که از منظر رنالیسم انتقادی مورد غفلت واقع شده است. این اقسام عبارت‌اند از: کنش بدنی، فطرتی، عادت‌ی، تقلیدی، تربیتی، وسواسی، الهامی، تفکری حیوانی، تفکری عقلانی، متدانی و متعالی (همان، ج ۶، ص ۱۰۹؛ ج ۷، ص ۴۶، ۱۷۳؛ ج ۸، ص ۱۵۸، ج ۹، ص ۹۳، ۱۲۷).

### نتیجه‌گیری

رنالیسم انتقادی مکتبی نوین در علوم طبیعی و اجتماعی است که حد وسط پوزیتویسم و ایدئالیسم استعلایی کانت در علوم طبیعی و پوزیتویسم و تفسیرگرایی در علوم اجتماعی است. رنالیسم انتقادی تلاش کرده تا از نقدهایی که به این مکاتب شده به‌دور باشد. در حقیقت این مکتب سعی کرده جنبه‌های منفی این مکاتب را رها کرده و جنبه‌های مثبت آنها را به صورت بدیعی تلفیق کند و نوآوری‌هایی بر آنها بیافزاید. در علوم اجتماعی این مکتب بیشتر به تفسیرگرایی متمایل است. تفکیک معرفت‌شناسی از هستی‌شناسی، توجه به سطوح مختلف هستی و اعم دانستن هستی از وجود امور مشاهده‌پذیر و توجه به بعد ناگذرای علم در علوم طبیعی و همچنین رابطه متقابل فرد و جامعه و توجه به تفاوت هستی طبیعت و جامعه در علوم اجتماعی مهم‌ترین ویژگی مثبت این اندیشه است. اما در کنار آن حصر سطوح هستی به امور مادی و نادیده گرفتن امور مجرد و غیر ماده و تفسیر نادرست صدق و مهم‌تر از همه نداشتن نظریه‌ای جامع در تبیین پدیده‌های اجتماعی و

تحلیل چگونگی صدور کنش از مشکلات جدی این مکتب هستند. به نظر می‌رسد مهم‌ترین کاستی این مکتب و برترین خصوصیت حکمت متعالیه مسئله «تبیین چگونگی صدور کنش» است که رئالیسم انتقادی از آن غفلت ورزیده و حکمت متعالیه به آن پرداخته است.

## منابع

۱. بلیکی، نورمن. (۱۳۸۹). استراتژی‌های پژوهش اجتماعی. ترجمه هاشم آقا بیگ پوری. تهران: جامعه‌شناسان.
۲. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۴). طراحی پژوهش‌های اجتماعی. ترجمه حسن چاوشیان. تهران: نی.
۳. \_\_\_\_\_ (۱۳۹۱). پارادایم‌های تحقیق در علوم انسانی. ترجمه گروهی از مترجمان. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۴. بنتون، تد و کرایب، یان (۱۳۸۴). فلسفه علوم اجتماعی. ترجمه شهناز مسمی‌پرست و محمود متحد. تهران: آگه.
۵. سایر، اندرو. (۱۳۸۸). روش در علوم اجتماعی رویکردی رئالیستی. ترجمه عماد افروغ. چاپ دوم. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۶. صدرالدین شیرازی محمد بن ابراهیم (۱۳۶۸). الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه (ج ۱، ۲، ۶، ۷، ۸ و ۹). قم: المصطفوی
۷. \_\_\_\_\_ (۱۳۶۶). تفسیر القرآن الکریم (ج ۱). چاپ دوم. قم: بیدار.
۸. \_\_\_\_\_ (۱۳۶۲). اللمعات المشرقیه فی الفنون المنطقیه. تهران: آگاه.
۹. \_\_\_\_\_ (۱۳۶۳). مفاتیح الغیب. تهران: مؤسسه تحقیقات فرهنگی.
۱۰. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۳). شرح اصول الکافی (ج ۱). تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۱. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۱). کسر الاصنام الجاهلیه. تهران: بنیاد حکمت صدرای.
12. Bhaskar, R. 2008. *A Realist Theory of Science*. London: Rutledge.
13. ----- 1998. *The Possibility of Naturalism*. London: Rutledge.